

وظن أن الضرورة في قولنا الأربعة زوج ما دامت
موجوده بالضرورة ضرورة وصفه مقيد بقيد الوجود
ولم يتميز الضرورة الذاتية عن الضرورة بشرط الوصف
ولا الضرورة الذاتية الأزلية كما في قولنا الله قادر و
حكيم بالضرورة عن الضرورة الذاتية الصادقه حاله
الوجود أي مع الوجود لا بالوجود كما في هذه الضرورة
أليس بين الضرورة بالشئ زمانيه أو غيرها و بين
الضرورة ما دام الشئ كذلك و بين الضرورة الأزلية
السرمدية الذاتية فرق محصل^١.

در نقد کلام مرحوم محقق دوانی مرحوم
صدر المتألهین این مطلب را مطرح کردند که در
ضرورت ذاتیه اثبات محمول برای موضوع و اثبات
لوازم محمول برای موضوع به لحاظ خود موضوع
است نه به لحاظ شیء زائد و نه به لحاظ وصف زائد،
مثل اینکه اثبات تحرک؛ برای کتابت می کنیم و این
اثبات تحرک برای کتابت، ضرورت ذاتیه دارد اما

یک وقت ضرورت؛ ضرورتِ وصفیه است یعنی اثبات محمول برای موضوع مشروط، به وجود وصف است مثل اثبات تحرّک برای انسان مادام کاتباً یا اثبات وجودِ خسوف برای قمر در زمانی که ارض بین قمر و بین شمس حیلوله پیدا می‌کند. که در اینها ضرورت، ضرورتِ وصفیه است، یعنی به شرط وجود وصف، محمول برای موضوع ثابت است و واسطه در ثبوت است، یک ضرورت؛ به نام ضرورتِ اُزلیه داریم که در ضرورتِ ذاتیه اُزلیه، ثبوتِ محمول برای موضوع، مستند به علتی نخواهد بود، یعنی محمول برای موضوع در هر شرایطی و به هر کیفیتی ثابت است و در ترتّب، و در عروضِ محمول برای موضوع، نیاز به هیچگونه واسطه‌ای نداریم، مانند وجود برای خدای متعال و مانند اثبات اسماء و صفاتِ الهی برای خدای متعال، که ما نیاز به هیچ ضرورتی و هیچ علتی و هیچ واسطه‌ای نداریم اسم این را ضرورتِ ذاتیه اُزلیه می‌گذاریم.

مرحوم آخوند اثبات یک ضرورتی را در قبال

این ضرورتها می‌کنند و آن ضرورت مع الوجود است

لا بالوجود.

توضیح این مطلب این است که: گاهی از اوقات می‌بینیم علتِ وجودی، واسطه در ثبوت محمول برای موضوع است مانند اثبات تحرک برای انسان که متوقف بر وجود وصفی است که آن وصف، وصفِ کتابت می‌باشد، لهذا می‌گوییم (کل کاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً لا دائماً - که با قید - مادام کاتباً، - اثباتِ علتِ کتابت را برای تحرک می‌کنیم و با قید - لا دائماً - نفیِ علت را به طور دوام می‌کنیم، پس این ضرورت به شرط وصف است و، وصف مادام کاتباً زمانیه می‌باشد. و همینطور در هر وجودِ محمولی که برای اثبات او، برای موضوع، نیاز به وجودِ شرط و وجود غیر داشته باشیم مثلاً در مورد - زیدٌ عالمٌ -، اثبات علم برای زید، نیاز به وجودِ زید داریم.

و در بعضی از اوقات وجود، علتِ اثباتی نیست و آن شرط، قیدِ برای اثبات نمی‌باشد، بلکه ظرف برای آن محمول است یعنی علت نیست به عبارت دیگر ماهیت و وجود؛ هر دو، دو علت برای

تحقق تحرک برای زید می باشد ماهیت زید و وجود کتابت هر دو علت برای تحرک اصابع می شوند، ولی در بعضی اوقات شرط، علت نیست و خود محمول لازمه ماهیت است ولی چون محمول را به لحاظ وجود خارج تصور می کنیم تبعاً وجود هم باید دخالت داشته باشد، اما دخالت وجود به عنوان علت نیست بلکه به عنوان ظرف است، چون اصلاً در خارج بدون وجود تحقق پیدا نمی کند از اینجا می خواهیم اشکال به آخوند را وارد کنیم.

فرض کنید که می گوئیم - زید عالم -، در زید عالم؛ علم را حمل بر زید می کنیم، آیا علم را حمل بر وجود زید می کنیم یا بر ماهیت زید می کنیم؟ به عبارت دیگر عالم به ماهیت زید بر می گردد یا به وجود زید بر می گردد؟ معلوم است که به ماهیت بر می گردد، یعنی ما عالم را به حیوان نمی توانیم حمل کنیم و بگوئیم: (البقر عالم، الغنم عالم، الحديد عالم، الكتاب عالم، - تمام اینها خلاف است، چون عالم یک وصفی برای زید است که به ماهیت خارجی زید بر می گردد، نه به ماهیت ذهنیه زید. یعنی زید باید

باشد، و وجود داشته باشد تا بتوانیم عالم را بر زید حمل کنیم، اگر زید وجود نداشته باشد حملِ عالم بر زید هم لغو خواهد بود. ولی وجودِ زید؛ علتِ برای عالم نیست، زیدیت زید علت، برای عالم است یعنی چون زید، زید است و انسانِ عالم است نه اینکه چون زید موجود است پس عالم است. اما کتابت، علتِ برای حرکت است اگر کتابت نباشد اصلاً حرکتی نیست، یعنی وجودِ کتابت، علت برای حرکت اصابع خواهد بود فرق بین اینجا و آنجا این است که، در آن جایی که وجود، علت برای حمل محمول بر موضوع باشد در آنجا محمول به واسطه وجود حمل می‌شود یعنی در این حمل نیاز به علتِ موجوده داریم که آن علتِ موجوده همان وجود است، مثلاً (کل کاتب متحرک الاصابع بالضرور مادام کاتباً)، یعنی حملِ تحرّکِ اصابع بر ذات کاتب که زید است بر نمی‌گردد، لذا شما خیلی از اشیاء را می‌بینید که متحرکند، الآن این کتاب هم حرکت می‌کند ولی به ذات کتاب بر نمی‌گردد، پس این تحرّک به اگر ذاتِ زید بر گردد به واسطه یک علتی است که آن علت چه

ثبوتِ وصفِ کتابت می‌باشد

یعنی به عبارت دیگر حمل تحرّک و حمل
محمول بر موضوع؛ بالوجود است، یعنی به وجود
الوصف است، به وجود این زید است، به علت
وجود این تحرک حمل بر زید می‌شود، اما در مورد
- زید عالم - می‌بینیم که این طور نیست، وجود زید
علت، برای حمل عالم بر زید نیست، چون عالم به
ماهیت زید بر می‌گردد و لذا غیر از این زید کسی
دیگر از ماهیات نمی‌تواند عالم باشد مثلاً (بقر لیس
بعالم، الغنم لیس بعالم پس الماهیه الانسانیه هو العله
الوحد لصفح الحمل العالم علی زید) ماهیت
انسانیت اقتضا می‌کند که عالم بر زید حمل شود،
منتها آن ماهیت انسانیت و لو در ذهن باشد آیا کفایت
می‌کند برای اینکه عالم بر زید حمل شود؟ ماهیت
ذهنیه انسانیت، اقتضای علم را نمی‌کند بلکه ماهیت
خارجیه اقتضای علم را می‌کند، یعنی وجود خارجی
ظرف، برای عروض و حمل عالم بر زید نه اینکه
شرط برای عروض عالم است، نه اینکه علت برای
عروض عالم بر زید است فقط ظرف تحقق و ظرف

وجود است،

در اینجا دو سه مسأله با هم خلط شده است:

مطلب اول اینکه همانطوری که عرض کردم چون

برداشت صحیح از کلام محقق دوانی نشده است لذا

ایشان را متهم به یک سری اعتراضاتی کرده اند: اول

اینکه در حمل زوجیت برای اربعه این را هم

خدمتتان عرض کنم که، به لحاظ معتبر این حملها

متفاوت است، زیرا یک وقتی محمول را محمولی

قرار می‌دهیم که ضرورت ذاتیه برای موضوع دارد،

یک وقت محمول ما محمولی است که ضرورت

وصفیه برای موضوع دارد، یک وقت محمول ما

محمولی است که ضرورت ذاتیه ازلیه برای موضوع

دارد، وقتی که می‌گوییم - الله قادرٌ، - این - الله قادرٌ -

بالضرور او بالامکان؟ حمل قدرت بر الله ضرورت

دارد، حالا این ضرورت؛ ضرورتِ وصفیه یا

ضرورت ذاتیه است؟ ضرورتِ وصفی آن است که،

قدرت در صورتی بر الله حمل می‌شود که وصفی

واسطه در ثبوت باشد یعنی قدرت؛ وصف و لازمه

انتزاع از ذات است و این وصف ملازم با ذات

است كل شیء فی دار الوجود له علم و حیاة و قدرة
- ، آن وقت چه برسد به اینکه خودش علت الوجود
باشد بنابراین استنادِ قدرت به الله؛ نه به واسطه
وصفِ ذات است بلکه به لحاظِ نفس ذات الله است،
نفسِ ذات مقتضیِ حمل قدرت بر او است، نفسِ ذات
اقتضای حمل علم و اقتضای حمل حیات را می کند،
این را ضرورتِ ذاتیه می گوئیم پس ضرورت وصفیه
نیست حالا که ضرورت وصفیه نبود آیا این
ضرورت، ضرورتِ ذاتیه غیر ازلیه است یا ضرورت
ذاتیه ازلیه است؟ ضرورت ذاتیه غیر ازلیه به آن
ضرورتی می گویند که محمول برای موضوع
ضرورت دارد منتها ضرورتش مستند به علت ثالث
است، علت دیگری می آید و محمول را برای موضوع
ثابت می کند، مثل تحرک برای انسان ضرورت دارد
و ضرورت ذاتی هم دارد منتها این تحرک باید به
شرطِ یک علت خارجی باشد که آن علت خارجی
همان کتابت می باشد، پس ضرورت وصفیه، منافاتی
با ضرورت ذاتیه ندارد. و ضرورت ذاتیه ضرورتی
است که به لحاظ وجود حمل می شود یعنی وجود

است که باعث شده محمول برای موضوع باشد، مانند اینکه می‌گوییم: - زیدٌ موجودٌ بالضروره الذاتیه لا بالضروره الوصفیه - ، ضرورت ذاتی یعنی وجود برای زید ضرورت دارد و احتیاج به وصف ندارد چه وصفی آمده است تا اینکه موجودٌ برای زید ضرورت پیدا کند هیچ وصفی نداریم، - زیدٌ موجودٌ - اما استناد به مبدأ که علت موجد است آن باعث حمل موجودٌ بر زید شده است، پس موجودٌ در زیدٌ موجودٌ، برای زید ضرورت دارد و واسطه فقط وجود است نه اینکه وصف دیگری باشد مثل کتابت و امثال ذلک. خوب این ضرورت می‌شود ضرورت ذاتیه، آنوقت در ضرورت ذاتیه، یک نکته می‌باشد و آن این است که محمول برای موضوع ثابت است، لکن حمل محمول برای موضوع مقارن با وجود است - فرض کنید بنابر آن تقریری که مرحوم آخوند دارند و ما به این تقریر هم یک اعتراضی داریم - یعنی محمول برای موضوع ثابت است و ثبوت محمول برای موضوع در ظرف وجود است، نه اینکه علتش علت وجود است مانند، (الأربعه زوجٌ)، یعنی زوجیت؛

واجب الوجود برای اربعه است، اما نه اینکه وجود، علت برای عروض باشد، بلکه وجود، ظرف ثبوت است یعنی اربعه ای که در خارج است این اربعه در خارج، زوجیت در آن واجب الوجود است اما در واقع زوجیت به اربعه برمی گردد، نه اینکه زوجیت به وجود اربعه برگردد مانند اینکه می گوئیم - زید عالم - ، آن عالمی که الآن - زید عالم - است، عالم ضرورت برای زید دارد منتها نه اینکه وجود، علت برای این ضرورت است، و نه اینکه وجود علت برای ثبوت عالم برای زید است آنچه که علت است عبارت است از ماهیت زید، ماهیت زید اقتضای علم را می کند و لکن عالمیت اگر بخواهد در خارج تحقق پیدا کند بدون وجود؛ تحقق پیدا نمی کند این عالم نمی داند که روی زید حمل بشود یا نشود؟ وجود می آید و زید را در خارج موجود می کند عالم هم روی زید می آید و به واسطه وجود حمل می شود، پس بنابراین به این می گویند ضرورت مع الوجود لا الضرور بشرط الوجود، ما یک الضرور بالوجود داریم مانند تحرک برای اصابع به شرط وجود کتابت و یک

ضرورت مع الوجود داریم مانند عالمیت برای زید،
متتها؛ مع الوجود است لا بالوجود یعنی خود
عالمیت، به زید بر می‌گردد و برای تحققش نیاز به
وجود دارد.

در زوجیت؛ ضرورت آن، ضرورت ذاتی
است یعنی از لوازم ماهیت است و بر ماهیت حمل
می‌کنیم متتها شرط این عروض وجود خارجی است
اما در آنجایی که لوازم ماهیت را به ماهیت حمل
نمی‌کنیم عوارض وجود را حمل می‌کنیم، مانند -
زید متمکن - ، - زید متعین - ، زید در زمان است،
این عوارض به ماهیت بر نمی‌گردد و به وجود بر
می‌گردد یعنی هر شیئی مادی که وجود خارجی داشته
باشد بالأخره مکان می‌خواهد، هر شیئی خارجی که
در خارج وجود داشته باشد دارای ابعاد است. پس
به ماهیت زید بر نمی‌گردد به ماده بر می‌گردد که
عبارت است از همان وجود خارجی، در اینجا و از
لوازم نیستند بلکه از عوارض هستند، عوارضی
هستند که عارض می‌شوند، هم بر زید هم بر غنم هم
بر پستی هم بر کتاب عارض می‌شوند. اینها را لوازم

ماهیت نمی‌گویند، به اینها لوازم وجود می‌گویند،
 منتها وجود داریم تا وجود، وجودِ مادی داریم،
 وجودِ مجرد داریم و وجودِ معنا داریم و وجود غیر
 و بالاتر از اینها داریم، لوازم ماهیت عروضشان بر
 ماهیت، ضرورت دارد، منتها این ضرورت گاهی
 اوقات ضرورتِ ذاتی است، گاهی اوقات ضرورتِ
 ذاتیه بالوجود است، گاهی اوقات ضرورت ذاتیه مع
 الوجود است، در آنجایی که ضرورت ذاتیه بالوجود
 است یعنی وجود، علتِ برای حمل این شئی شده
 است مانند: زیدٌ موجودٌ، وقتی که می‌گوئیم: زیدٌ
 موجودٌ، علت این حمل، نفس الوجود است، یعنی
 وجود زید مسبب یا مصحح حمل موجودٌ بر زید
 شده است. و یک وقتی مع الوجود است، مثل اینکه
 می‌گوئیم الأربعة زوجٌ، در اینجا وجود، علتِ برای
 این حمل نشده است بلکه نفسِ اربعة علت برای
 حمل زوجیت برای خودش شده است، منتها علت
 برای او شده در وجود خارجی، یعنی وجود
 خارجی؛ حکم مساعد و کمک کار و حکم مشوق را
 دارد، ولی علت برای او نخواهد بود به جهت اینکه

زوجیت علت برای اربعه همیشه هست چه وجود باشد و چه نباشد، یعنی زوجیتِ خارجیِ حملِ بر اربعه شده است، منتها اربعه، علت، برای حمل نیست و ظرفِ برای این حمل است، به این حمل کمک کرده نه اینکه قید برای این حمل باشد.

یک ضرورت هم ضرورت ازلیه داریم و آن عبارت است از این که وجود حمل بر موضوع می شود بدون ایُّ عله کان، مثل حمل - موجودٌ بر - الله تعالی - که نیاز به علت ندارد و حمل اسماء و صفات الهی بر ذات باری که نیاز به علت ندارد این را ضرورت ذاتیه ازلیه می گویند ذاتیه هست چون نیاز به وصف ندارد و هم ازلیه است چون نیاز به علت ندارد، این ذاتیه ازلیه می شود.

اشکال بر مرحوم آخوند

نکته‌ای که در اینجا هست و در همین جا اشکال بر مرحوم آخوند وارد می شود آن این است که ما قبول داریم که بعضی از محمول‌ها به ضرورت ذاتی حمل بر موضوع می شوند و مع الوجود هستند لا بالوجود، مانند - زیدٌ عالمٌ - در زیدٌ عالمٌ قبول داریم،

حمل عالم بر زید این حمل به لحاظ ماهیت زید
 است نه به لحاظ وجودِ زید، یعنی وجودِ دخالتی در
 حمل عالم بر زید ندارد الا اینکه وجودِ ظرفِ تحقق
 شده است یعنی ظرفِ تحقق - عالم بر - زید - وجود
 خارجی است، نه اینکه وجود؛ علتِ برای عروض
 عالم بر زید باشد، عالم به ماهیت زید برمی‌گردد،
 منتها ظرفش ظرفِ خارجی است. ولی صحبت در
 این است و بحث ما در الأربعة زوج است، این حمل
 را کدام یک از اقسام قرار می‌دهید آیا در - الأربعة
 زوج - حملِ زوجیت بر اربعة از باب حملِ مع
 الوجود است یا حملِ بالوجود است حملِ بالوجود
 که غلط است، یعنی وجود، علتِ حملِ زوجیت به
 اربعة شده است، این غلط است، بخاطر اینکه لوازمِ
 ماهیات علتِ عروضشان نفسِ ماهیات است نه
 وجود و زوجیت از لوازمِ اربعة و مصححِ حمل
 زوجیت بر اربعة می‌باشد مصححِ خود اربعة است،
 چه اربعة ذهنی، چه اربعة خارجی، این مصححِ حمل
 زوجیت بر اربعة است ولی نکته در اینجا است که
 محقق دوانی نیامده واجب بودنِ زوجیت برای اربعة

را مستند به وجودِ خارجی اربعه نکرده است تا اینکه این اشکال پیدا بشود و بگویید: (الاربعه زوجٌ - با کلٌ - کاتبٌ متحرک الاصابع مادام کاتباً) تفاوت دارد چون در اینجا حمل تحرک در انسان به شرط وصف است، و آن هم به شرط وجود است در اینجا حملِ زوجیت بر اربعه ملازم با وجود است نه اینکه به شرط وجودِ اربعه است!

بلکه محقق دوانی منظورش این است که یک وقت شما نفس زوجیت را بر اربعه حمل می کنید، که نیاز به شرط وجود ندارد نه یعنی نه بالوجود و نه مع الوجود به هیچ کدام نیاز ندارد ما زوجیت را بر اربعه حمل می کنیم و لو اربعه ذهنیه، در اربعه ذهنیه می گوئیم - الاربعه زوجٌ - یعنی و لو اینکه در ذهنمان یک اربعه ای تصور کنیم باز الاربعه زوجٌ - نه اربعه تَفَاحٍ، نه اربعه جَوَزٍ، نه اربعه لَوْنٍ، نه اربعه بالطیخ، فقط نفس الاربعه را در ذهنمان تصور می کنیم و ملازم با این تصور زوجیت را بر آن حمل می کنیم، این کجا اربعه خارجی است؟ اصلاً اربعه خارجی نداریم تا شما بگویید آیا بالوجود است یا مع الوجود

است!! آیا وجود در اینجا علت است یا وجود در اینجا ظرف است؟ اصلاً ما اربعه خارجی نداریم، به محض اینکه شما زید را تصور می‌کنید حیوان مع الوجود را تصور کرده‌اید همینطور در حمل زوجیت بر اربعه، نیازی به وجود خارجی نداریم که به عنوان علت و به عنوان ظرفیت باشد، کلام محقق دوانی این است که اگر ما بخواهیم زوجیت را به وجود بر اربعه حمل کنیم، اصلاً نیاز به وجود نداریم، اگر ما بخواهیم این زوجیت را بالضرور حمل بر اربعه کنیم، این اربعه باید وجود خارجی داشته باشد، خوب ما هم همین را می‌گوئیم باید وجود خارجی داشته باشد، یعنی محقق دوانی نیامده است حمل زوجیت را بر اربعه، حمل بالوجود کند، ایشان هم همان حرف را می‌زند، و می‌گوید حمل زوجیت بر اربعه حمل مع الوجود است در صورتی که اربعه، وجود خارجی داشته باشد یعنی اگر ما وجود زوجیت را بخواهیم، حمل کنیم - ثبت الارض ثم الوسع - ، پس اول باید اربعه را در خارج ثابت کنید وقتی که شما می‌گویید یک رنگ قرمزی در اینجا هست بالأخره

یک جسمی را باید ثابت کنید و لو اینکه نگوید،
 همین که می‌گوید من رنگ قرمزی را در این اتاق
 دیدم طرف می‌فهمد یک موضوعی در اینجا بوده
 است و در حقیقت رنگ قرمز روی هوا که نداریم،
 رنگ قرمز روی یک موضوعی باید حمل شود
 و عارض شود، وقتی شما بگویید یک رنگ قرمزی را
 من دیدم طبعاً موضوع آن کتاب بوده، فرش بوده
 است ایشان می‌خواهند این را بگویند که وقتی شما
 ضرورت وجود زوجیت را می‌خواهید بر اربعه حمل
 کنید باید اربعه وجود خارجی داشته باشد خُب ما هم
 همین را می‌گوییم. آنوقت این حمل مع الوجود
 می‌شود، همین حرفی است که شما هم می‌زنید، پس
 ایشان خلافی نگفته است تا بگوئید ایشان بین
 ضرورت و صفیه و ضرورت مع الوجود خلط کرده
 اند. مرحوم آخوند خیال کرده اند که منظور محقق
 دوانی این است که: (الاربعه زوجٌ - مثل کُلُّ کاتبِ
 متحرک بالاصابع - می‌ماند، چطور در (کل کاتبٌ
 متحرکٌ بالاصابع) حمل تحرکِ اصابع برای کاتب،
 بالوجود است یعنی شرط وجود و ضرورت و صفیه

است. در الاربعه زوجٌ هم همینطور است.^۱

می‌خواهم بگویم یک وقتی زوجیت را حملِ

بر اربعه بالضروره می‌کنیم یعنی در حملِ زوجیت بر

اربعه نیاز به وجود نداریم، چون زوجیت از لوازم

ماهیت است و به خود این حمل می‌شود، ولی یک

وقت می‌گوئیم وجودِ زوجیت را حمل بر اربعه

بالضروره می‌کنیم، اگر وجودِ زوجیت حمل شود

باید اربعه هم وجود داشته باشد، یعنی نمی‌شود اربعه

وجود نداشته باشد ولی زوجیت، وجود داشته باشد.

کجا اگر منظور وجود ذهنی است که اینها بحث

وجود ذهنی نمی‌کنند چون یک وقت زوجیت را

حمل بر اربعه می‌کنید در این صورت نیازی به وجود

اربعه نداریم، این چه در ذهن باشد و چه در خارج

باشد زوجیت حمل می‌شود اما یک وقت وجودِ

زوجیت را حمل بر اربعه می‌کنید که وجودِ زوجیت

حمل بر اربعه خارجی باید بشود.

^۱ سؤال: اربعه را اگر منهای وجود تصور کنیم باز هم زوج است یعنی عدد چهار اگر اصلاً وجود هم نداشته باشد باز زوج است.

پس برای زوجیت وجود خارجی لازم نیست.

پاسخ: بله، شما مؤید هستید.

در این صورت اصلاً اشکالی به کلام محقق
دوانی وارد نیست و این خلط از خود مرحوم آخوند
و محشین و مقررین این مباحث شده است.

تطبیق متن

وظن أن ایشان اینطور گمان کرده اند الضروره فی

قولنا الأربعة زوج ضرورت در قول ما^۱

وظن أن الضروره فی قولنا، ضرورت در کلامان

که می گوئیم: الأربعة زوج ما دامت موجوده بالضروره

این ضرورت وصفیه ای است که مقید به قید وجود

است، ولم يتميز الضروره الذاتيه ایشان بین ضرورت

ذاتیه با ضروریت به شرط وصف و ضرورت ذاتیه

أزليه كما فی قولنا الله قادر و حکیم بالضروره ازبا

^۱ مرحوم محقق دوانی اتفاقاً بسیار مرد بزرگی بوده است و شیرازی هم بوده است دیگر این شیرازی ها نمی دانم چرا فیلسوف از آنها خیلی در آمده است؟ مرحوم محقق دوانی، نظرات او بسیار نظرات دقیقی است و مرد بسیار دقیقی بوده است، ما در ادبیات، سکاکی را خیلی قبولش داریم که بسیار مرد دقیقی بوده است، و مبانی سکاکی را در باب بلاغت بر بقیه مبانی ترجیح می دهیم، یکی هم در حکمت و فلسفه مطالب محقق دوانی دقیق است من یک وقت مطالعاتی راجع به تعلیقه ایشان و مطالب ایشان داشتم، از ایشان خیلی من استفاده کرده ام، و در بحث وجود ذهنی هم اگر یادتان باشد نظرات ما خیلی نزدیک به مبانی ایشان بود در هر صورت ایشان بسیار مرد دقیقی بوده است و ذوق هم داشته اند.

ضرورت ذاتیه ای که در حال وجود صادق است فرق نگذاشته اند مع الوجود لا بالوجود كما فی هذه الضرورة همانطور که در ضرورت؛ - الأربعة زوج - ، این ضرورت، ضرورت ذاتیه است ولی ضرورت ازلیه نیست چون وجود خارجی اربعة مستند به علت است، ولی در - الله قادر - ، مستند به علت نیست یعنی قادر - انتزاع از ذات - الله - شده و نیاز به علت ندارد، البته در تلازم اسماء الهی با ذات و در اتحادشان و افتراقشان صحبت می کنیم أليس بين الضرورة بالشيء زمانیه أو غیرها

آیا بین ضرورت به واسطه شیء، به واسطه وصف، چه زمانیه، چه غیر زمانیه و بین الضرورة ما دام الشيء كذلك، و بین این سه و بین الضرورت ازلیه سرمدیه، الذاتیه، فرقی نیست؟ یعنی بین اینکه ضرورت مادام شیء بگوئیم یا اینکه ضرورت به واسطه شیء بگوئیم و بین ضرورت ازلیه که اصلا استناد به علت ندارد فرق نیست؟ ایشان می گویند ضرورت - الأربعة زوج - ، این ضرورت، ضرورت مادام شیء است، نه

اینکه این ضرورت، ضرورت بشیء باشد، یعنی بالوصف العنوانی هست، یعنی ضرورتِ مادامَ شیء یعنی ضروره مادام الوجود، با ضرور بالوجود، یعنی به وصف آن شرط با هم فرق دارند و همینطور بین ضرور مادام الوجود که ضرورت ذاتیه است و بین ضرورت ازلیه که مادامی در کار نیست بلکه برای ابد هست بین آن در هم فرق است، یعنی فرقیش به وجود علت و عدم علت است

فاتخذہ سبیلاً مستبیناً إلیہ تحصیل الضرورہ الذاتیہ مع الوصف لا بالوصف ضرورت ذاتیه با وصف وجود، نه ضرورت ذاتیه به وصف وجود، باید بین این در فرق بگذاریم وجود، در اینجا ظرف است نه اینکه بالوجود علت باشد، پس در واقع حمل زوجیت برای اربعه علتش وجود نیست بلکه وجود ظرف او است پس مع الوجود است لا بالوجود وهذه الضرورہ این ضرورتی که مع وصف الوجود است و وجود ظرف او است لا بالوجود که علت باشد مشترك عندنا این مشترك است پیش ما، بین ذاتیات الهامیه المتقدمه، به

ذاتیات ماهیاتی که متقدم هستند و لوازم آنها که متأخر هستند چه ذاتی بگیریید مثل ذاتی حیوان که ناطق هست بر انسان یا لوازم ذات هستند مثل تعجب. که لوازم از ذاتیات متأخر هستند، اول ذاتیات است و بعد از ذاتیات، ذات درست می شود، بعد از ذات لوازم ذات درست می شود، چون ذاتیات بر خود ذات هم تقدم بالطبع دارند، حیوان و ناطق بر انسان تقدم دارند، تقدم بالطبع دارند و اینها همه ضرورت ذاتیه هستند

والفارق هو التقدم و التأخر بنحو واحد منهما هو ما بحسب الذات و الماهیه لا بحسب الطبع و العلیه المشهوریه فارق تقدم و تاخر است به يك نحو از این دو که به حسب ذات و ماهیت است یعنی ذات و ماهیت مقتضی تقدم و تاخر هستند لا بحسب الطبع و العلیه المشهوریه نه اینکه تقدم و تاخر به حسب ضرورت وجود است که علت باشد ما کاری به علت نداریم

چون ممکن است گاهی اوقات تقدم و تاخر به حسب العله باشد، آن علت، علت موجوده است،

ولی در ذات و ذاتیات تقدّم و تأخرشان، تقدم و تأخر بالذات است که بالتجوهر هم به آن می‌گویند. تقدم و تأخر بالتجوهر این است که ذاتیات بر ذات تقدم دارد و لوازم ذات و خود ذات مؤخرند یعنی همین که می‌گوییم ذات و ذاتیات تقدّم و تأخر را می‌رساند، حالا سراغ علت می‌رویم، علت با اینکه جزو ذات نیست و معلول هم نیست اما تقدّم بالطبع بر معلول دارد، یعنی تقدم و تأخر لوازم ذات و ذاتیات این تقدم و تأخر بر علت نیست چون آن که علت برای آن نیست فقط تقدمشان بر علت شیئی دیگری است که ذات را ایجاد می‌کند، خود ذات در خودش تقدم تجوهری دارند بنابراین وجود دخالتی در تقدم و تأخر و حمل این بر این ندارد وجود، علت برای تحقق خارجی این معلول است ولی وجود، علت، برای تقدم و تأخر و حمل لوازم بر ذاتیات نیست و آن وجود ظرف است.

الفصل الثانی: فی ان واجب الوجود لا یكون

بالذات و بالغير جميعا و ...